

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



عربی. زبان قرآن (۳)

رشته‌های علوم تجربی، ریاضی و فیزیک

پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه

کد ۱۱۲۲۰۶

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲

در کانال [أحبّ العربیة](#) با ما باشید



الدَّرْسُ الثَّانِي بَرگرد

﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ۹۷

حجّ خانه [خدا] بر مردم، بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند، واجب الهی است.

﴿مَكَّةَ الْمَكْرَمَةَ وَالْمَدِينَةَ الْمُنَوَّرَةَ﴾

مکّه مکرمه و مدینه منوره

جمله حالیه

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ.

اعضای خانواده روبروی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را در فرودگاه تماشا می کردند.

حال

نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدَيْهِ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَساقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا. فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا: يَا أَبِي، لِمَ تَبْكِي؟!

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک هایشان را دید که از چشمانشان پی در پی می افتند. پس عارف با تعجب و شگفتی از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می کنی؟!

جمله حالیه

الْأَبُّ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمُرُّ أَمَامِي ذِكْرِيَاتِي؛ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!

پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم از برابرم می گذرند؛ و با خودم می گویم: ای کاش من بار دیگر بروم.

رُقِيَّةُ: وَلَكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رقیه: ولی تو فریضه (عمل واجب) حج را همراه مادرم در سال گذشته بجا آوردی!

الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَقَّ أَبُوكُمْمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف و [قبرستان] بقیع شریف شده است.

عَارِفٌ: أَأَنْتِ مُشْتَاقَةٌ أَيْضًا؛ يَا أُمًّا؟

عارف: ای مادر، آیا تو نیز مشتاق هستی؟!

الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بُنَيَّ.

مادر: بله، البته پسرکم.

الْأَبُّ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ، يَشْتَاقُ إِلَيْهِ.

پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، مشتاق آن می شود.

عَارِفٌ: مَا هِيَ ذِكْرِيَاتُكُمَا عَنِ الْحَجِّ؟

عارف: خاطراتتان از حج چیست؟

الْأَبُ: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مِنَى وَ عَرَفَاتٍ، وَ رَمَى الْجَمْرَاتِ وَ الطَّوَافَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، وَ زِيَارَةَ الْبُقْعِ الشَّرِيفِ.

پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف و سعی (دویدن) میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را به یاد می‌آورم.

الْأُمُّ: وَ أَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَادِعِ فِي قِمَّتِهِ.

مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرا واقع در قلّه آن عبادت می‌کرد.

رُقَيْةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّينِيَّةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارِ حِرَاءِ. هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ؛ يَا أُمَاهُ؟

رقیّه: من در کتاب تربیت دینی (کتاب دین و زندگی) خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر ﷺ نازل شد. ای مادر، آیا غار را دیدی؟

الْأُمُّ: لَا، يَا بَنِيَّ. الْغَارُ يَفْعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودَهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ. وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رَجُلِي تُوَلِّمُنِي.

مادر: نه، ای دخترکم. غار بالای کوهی بلند واقع است، که فقط افراد قوی می‌توانند از آن بالا بروند. (که جز افراد قوی نمی‌توانند از آن بالا بروند) و تو می‌دانی که پیام درد می‌کند.

رُقَيْةُ: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟

رقیّه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

الْأَبُ: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَمَنَّى أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرَبَاءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَى وَ أَرْوِرَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ.

پدر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم که بار دیگر همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم (ببینم).

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

آلَمَ: به درد آورد (مضارع: يُولِمُ)	بَنِيَّتِي: دخترکم تَعَبَّدَ: عبادت کرد	زَارَ: دیدار کرد (مضارع: يَزُورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم»
«رَجُلِي تُوَلِّمُنِي: پیام درد می‌کند.»	التَّلْفَازُ: تلویزیون	السَّعْيُ: دویدن، تلاش
إِشْتَأَقُ: مشتاق شد (مضارع: يَشْتَأِقُ)	الْخِيَامُ: چادرها «مفرد: الْخَيْمَةُ»	الْقِمَّةُ: قلّه «جمع: الْقِمَمُ»
أُمَاهُ: ای مادر	الرَّجُلُ: پا «جمع: الْأَرْجُلُ»	لَجَأَ إِلَى: به ... پناه برد
بَنِيَّ: پسرکم	رَمَى الْجَمْرَاتِ: پرتاب ریگ‌ها (در مراسم حج)	مَرَّ: گذر کرد «مضارع: يَمُرُّ» الْمَشْهَدُ: صحنه

حول النص برگرد

عَيْنَ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ الْعَمُودِ الثَّانِي. (اثنان زائدان)

يَكُونُ مُرْتَفِعًا	٢
اِسْتَأَقَ إِلَيْهِ	
وَالِدَا الْأُسْرَةِ	٥
أَمَامَ التَّلْفَازِ	٣
رَأْسِي يُؤَلِّمُنِي	
الْحُجَّاجِ فِي الْمَطَارِ	٢
لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا.	١

١- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةَ عَارِفٍ وَ رُقَيْتَةَ جَبَلِ النَّوْرِ؟

٢- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟

٣- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟

٤- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النَّوْرِ؟

٥- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟

١- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةَ عَارِفٍ وَ رُقَيْتَةَ جَبَلِ النَّوْرِ؟ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا. چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفت؟ - زیرا پای مادر درد می کرد.

٢- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ الْحُجَّاجِ فِي الْمَطَارِ ٣
اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟ - حاجیان را در فرودگاه

٣- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟ أَمَامَ التَّلْفَازِ
اعضای خانواده کجا نشستند؟ - در برابر تلویزیون

٤- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النَّوْرِ؟ يَكُونُ مُرْتَفِعًا ٤
کوه نور چگونه می باشد؟ - بلند می باشد.

٥- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ ٥
چه کسی گریه می کرد؟ - پدر و مادر خانواده

١. اعضای زوج بدن : رجل، يد، إذن، عين، كف مؤنث هستند.
٢. حُجَّاج: جمع مكسر است و مفرده «حاجّ على وزن «فَاعِل» مشابه آن: سَيَّاح(سائح)، كُتَّاب(كاتب)، جُهَّال(جاهل)، عَلَّام(عالِم)، خُدَّام(خادم)، وُرَّاث(وارث)، نُقَّاد(ناقِد)، قُرَّاء(قارئ)، خُدَّاع(خادِع)، عَمَّال(عامِل)، زُوَّار(زائر)، سُكَّان(ساكن)
٣. مَطَّار، مَجَّال، مَقَّام : اسم مكان بر وزن مَفْعَل هستند.
٤. موارد مورد توجه: حركت مُرْتَفِع
٥. نون مثنى و جمع در حالت مضاف حذف می شود؛ مانند وَالِدَا الْأُسْرَةِ (والدان + الْأُسْرَةَ) - مسلمو الْعَالَمِ (مسلمون + الْعَالَمِ)

بِرْکِیدِ اِیْلَمُوا

اَلْحَالُ (قید حالت)

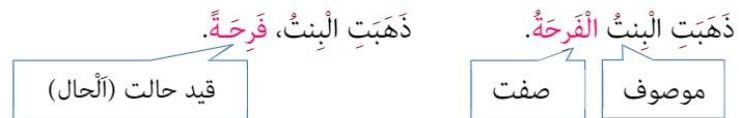
آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

- الف. رَأَيْتُ وُلْدًا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.
 پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را، خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَلَد» و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفت «الْوَلَد» و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالت «الْوَلَد» است.



برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

اِسْتَعْلَمَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيطًا.
 مرجع حال حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

- وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.
 الْأَعْبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مَبْتَسِمِينَ.
 هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.

كَمَا اخْتَرْتُمْ نَفْسَكُمْ (۱): عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ. حرف عطف

- ۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.
 مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ حرف عطف
- ۲- تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.
 دانش‌آموز دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / رَاضِيَةً حرف عطف
- ۳- يُسَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ قَرِيبَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ.
 تماشاگران با خوشحالی (شادی) تیم برنده خود را تشویق می‌کنند. / فَرِحِينَ حرف عطف

^۱ تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

^۲ جَوْلَةٌ عِلْمِيَّةٌ: گردش علمی

۴- أَلطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَانِ دُرُوسَهُمَا مُجَدِّتَيْنِ.

دو دانش‌آموزِ دختر با جدیت درسهایشان را می‌خوانند. / مُجَدِّتَيْنِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال:

الف. رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

■ در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

شاهدتُ قاسماً و هو جالسٌ بین الشجرتین.

قاسم را دیدم در حالی که بین دو درخت نشسته بود.

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ.

اعضای خانواده روبه‌روی تلویزیون نشستند، در حالی که

حاجیان را تماشا می‌کردند.

جمله پایه	+	اسم معرفه	+	جمله حالیه
فعل ماضی	+	اسم معرفه	+	فعل ماضی ← معادل ماضی بعید
فعل ماضی	+	اسم معرفه	+	فعل مضارع ← معادل ماضی استمراری

که اِخْتَبَرِ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».

۱- ﴿... وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ ^{نائب فاعل} النساء: ۲۸

ترجمه: ... و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. **الْحَالَ**: ضعیفاً

۲- ﴿... وَ لَا تَهِنُوا^۱ وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید. **الْحَالَ**: أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ...﴾ ^{خبر کان صفت} البقرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد. **الْحَالَ**: مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ ^{صفت} الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، با خشنودی خود و خوشنودی خدا (خشنود و خدایسند) به سوی پروردگارت بازگرد. **الْحَالَ**: رَاضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ^۲ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ ^{المائدة: ۵۵}

ترجمه: سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند: کسانی که نماز بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. **الْحَالَ**: هُمْ رَاكِعُونَ

ولی شما تنها خداوند و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. (ترجمه فولادوند)

۲- يُؤْتُونَ: می‌دهند (آتئ)، فعل مضارع معلوم من باب إفعال

۱- لَا تَهِنُوا: سست نشوید (وَهَنَ)

بیشتر بدانیم:

۱) برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

● در زبان عربی دو نوع حال داریم: حال مفرد (اسم) - جمله حالیه

۲) حال مفرد: اسم نکره ای که حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که بسیاری از اوقات در انتهای جمله می‌آید.

● «مصادر» یا اسم های «معرفه به ال» نمیتوانند حال واقع شوند.

۳) حال مفرد با مرجع حال از لحاظ جنس (مذکر- مؤنث) و از لحاظ تعداد (مفرد، مثنی و جمع) مطابقت می‌کند.

جاء الطالبُ مُتَسِمًا جاء الطالبةُ مُتَسِمَةً

جاء الطالبانِ مُتَسِمَيْنِ جاء الطالباتِ مُتَسِمَاتٍ

جاء الطالبُ مُتَسِمِينَ جاء الطالباتُ مُتَسِمَاتٍ

● البته حواسمون باشه برای جمع غیر عاقل، حال به صورت مفرد مؤنث می‌آید:
يصنع المهندسون البيوت محكمة. فرأيتُ دموعَ والدَيَّ و هي تتساقط من أعينهما.

۴) برای تشخیص مرجع حال تا وقتی که «اسم ظاهر» است به ضمایر توجه نمی‌کنیم.

اللَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مُتَسِمَتَيْنِ.

۵) تشخیص مرجع حال در صورتی که اسم ظاهر باشد اهمیت پیدا می‌کند؛ چون هنگام ترجمه، بهتر است حال را کنار

مرجع حال بیاوریم. پس همیشه لازم نیست مرجع حال را مشخص کنیم.

يحمل الولدُ الحِجَارَةَ ثَقِيلَةً. پسر سنگ را در حالی که سنگین است، حمل می‌کند.

يُنَادِي هَذَا الْوَالِدُ ابْنَهُ نَائِمًا. این پدر پسرش که خوابیده را صدا می‌کند.

﴿... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ...﴾ آيَةُ: ۲۱۳ و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد.

۶) برای ضمیر متکلم وحده، حال به صورت «مفرد مذکر» یا «مفرد مؤنث» می‌آید.

أنا ذهبتُ إلى المدرسةِ هاشياً... هاشياً... هاشياً.

برای ضمیر متکلم مع الغير، حال به صورت «مثنی و جمع مذکر و مؤنث» می‌آید.

نحنُ نستمعُ إلى القرآنِ خاشعينَ... خاشعَتينِ - خاشعاتٍ

۷) کلمه پرسش مناسب برای حال «کیف» است. جالب است بدانید هرگاه «کیف» با فعل تام به کار رود، نقش حال را

می‌پذیرد. كيفَ جِئْتُ؟ جِئْتُ رَاكِبًا.

۸) ضد حال ها (نقش‌های مشابه)

مفعول: يا إلهي، اجعلني شكورًا.

صفت: كان الناسُ أمةً واحدةً.

خبر افعال ناقصه: كان رجلٌ جالسًا.

كيف + فعل تام
كيفَ جِئْتُ؟
حال

كيف + فعل ناقصه
كيفَ كان عاقبةُ المكذِبينَ؟
خبر كان

كيف + اسم
كيفَ حالكَ؟
خبر

که التمارین برگرد

● التمرین الأول:

أ. عَيِّنْ نَوْعَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظًّا. (نَوْعُ الْكَلِمَاتِ: اسْمٌ فَاعِلٌ وَ اسْمٌ مَفْعُولٌ وَ اسْمٌ مَكَانٌ وَ اسْمٌ مُبَالَغَةٌ^۱ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)

«السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ» مُضَارِعٌ. هُوَ يَسْكُنُ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودٍ بِمُحَافَظَةِ مازَنْدَرَانِ. إِنَّهُ رَجُلٌ صَادِقٌ وَ صَبَّارٌ وَ مُحْتَرَمٌ. فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهَدَ جَمَاعَةً مِنَ الْمُسَافِرِينَ وَاقِفِينَ أَمَامَ مَسْجِدِ الْقَرْيَةِ. فَذَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنِ سَبَبِ وَقُوفِهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعْطَلَةٌ.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای پطرد در استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را ایستاده روبه روی مسجد روستا دید. پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مُضَارِعٌ: اسم فاعل / يَسْكُنُ: فعل مضارع / صَادِقٌ: اسم فاعل / صَبَّارٌ: اسم مبالغة / مُحْتَرَمٌ: اسم مفعول / مِنْ: حرف جر / الْمُسَافِرِينَ: اسم فاعل / وَاقِفِينَ: اسم فاعل / مَسْجِدِ: اسم مكان / ذَهَبَ: فعل ماضی / عَنِ: حرف جر / مُعْطَلَةٌ: اسم مفعول

فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ بِصَدِيقِهِ مُصَلِّحِ السَّيَّارَاتِ؛ لِكَيْ يُصَلِّحَ سَيَّارَتَهُمْ؛ وَ جَاءَ صَدِيقُهُ وَ جَرَّ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَازَةِ وَ أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ.

پس آقای مسلمی با دوستش، تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.

مُصَلِّحٌ: اسم فاعل / يُصَلِّحُ: فعل مضارع / مَوْقِفِ: اسم مكان / تَصْلِيحِ: مصدر

ب. مَا مِهْنَةُ صَدِيقِ السَّيِّدِ مُسْلِمِيٍّ؟ هُوَ مُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ.

ج. كَمْ جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النَّصِّ؟ تِسْعَةٌ:

۱- فِي قَرْيَةٍ / ۲- بِمُحَافَظَةِ / ۳- فِي يَوْمٍ / ۴- مِنَ الْأَيَّامِ / ۵- مِنَ الْمُسَافِرِينَ / ۶- عَنِ سَبَبِ / ۷- بِصَدِيقِ / ۸- بِالْجَرَازَةِ / ۹- إِلَى مَوْقِفِ

د. أَيْنَ يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ؟ هُوَ يَعِيشُ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودٍ بِمُحَافَظَةِ مازَنْدَرَانِ.

ه. أَكْتُبْ مُفْرَدًا هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

سَادَةٌ: سَيِّدٌ	قُرَى: قَرْيَةٌ	رِجَالٌ: رَجُلٌ	أَيَّامٌ: يَوْمٌ	سَيَّارَاتٌ: سَيَّارَةٌ
مُصَلِّحُونَ: مُصَلِّحٌ	أَصْدِقَاءٌ: صَدِيقٌ	مَوَاقِفٌ: مَوْقِفٌ	جَرَازَاتٌ: جَرَازَةٌ	جَمَاعَاتٌ: جَمَاعَةٌ

المُعْطَلُ: خراب شده الجَرَازَةُ: تراکتور المَوْقِفُ: ایستگاه مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ: تعمیرگاه خودرو

^{۱۳} پطرد، روستایی است از توابع بخش گیل خوران شهرستان جویبار در استان مازندران ایران.

● التمرین الثانی: عین الکلیمة الغریبة فی کل مجموعة، مع بیان السبب. برگرد

- ۱- الأصدقاء □ الأحياء □ الأقرباء □ الأربعاء الأصدقاء (دوستان)، الأحياء (دوستان)، الأقرباء (نزدیکان) / الأربعاء (چهارشنبه)
- ۲- الطين □ المِلْف التراب □ الحجر □ الطين (گل)، التراب (خاک)، الحجر (سنگ) / المِلْف (پرونده)
- ۳- الأعین □ الأكتاف □ الفأس الأسنان □ الأعین (چشم‌ها)، الأكتاف (شانه‌ها)، الأسنان (دندان‌ها) / الفأس (تبر)
- ۴- العُراب □ العُصفور □ الحَمَامَة □ المائدة العُراب (کلاغ)، العُصفور (گنجشک)، الحَمَامَة (کبوتر)، / المائدة (سفره طعام)
- ۵- العظم □ اللحم □ العام الدّم □ العظم (استخوان)، اللحم (گوشت)، الدّم (خون) / العام (سال)
- ۶- الخيام أمس □ غداً □ اليوم □ الخيام (دیروز)، غداً (فردا)، اليوم (امروز) / الخيام (چادرها)

● التمرین الثالث: اکتب المَحَلَّ الإعرابی للکلمات التي تحتها خطٌ. برگرد

- ۱- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ البقرة: ۲۰۱
پروردگارا در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده. / حَسَنَةً: مفعول؛ الآخرة: مجرور به حرف جرّ
- ۲- ﴿... جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ الإسراء: ۸۱
حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل؛ الْبَاطِلُ: فاعل
- ۳- ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ ...﴾ البقرة: ۴۳
از بردباری و نماز یاری بجوئید. / الصبر: مجرور به حرف جرّ
- ۴- ﴿... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ المائدة: ۵۶
بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند. / اللّٰه: مضاف الیه
- ۵- ﴿... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ آل عمران: ۸۵
هر کسی چشنده مرگ است. / كُلُّ: مبتدا؛ ذَائِقَةُ: خبر

● التمرین الرابع: اکتب کلمة مناسبة للتوضیحات التالیة من کلمات نصّ الدرس و التمارین. برگرد

- ۱- ابْنِي الصَّغِيرِ. (پسر کوچکم) بُنْي: پسرکم
- ۲- بِنْتِي الصَّغِيرَةُ. (دختر کوچکم) بُنْيَتِي: دخترکم
- ۳- أَعْلَى الْجَبَلِ وَ رَأْسَهُ. بالاترین [قسمت] کوه و سر آن الْقِمَّة: قلّه

- ۴- مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ. جای ایستادن خودروها و اتوبوسها الْمَوْقِفِ: ایستگاه
- ۵- سَيَّارَةٌ نَسْتَخْدِمُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَرْعَةِ. خودرویی که آن را برای کار در کشتزار به کار می‌بریم. الْجَرَازَةُ : تراکتور
- ۶- صَفَةٌ لِجِهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيحِ. ویژگی‌ای برای دستگاهی یا ابزاری یا وسیله‌ای که نیاز به تعمیر دارد..... الْمُعْطَلَةُ: خراب

● التمرین الخامس: لِلتَّرْجَمَةِ. برگرد

۱- كَتَبَ: نوشت	قَدْ كَتَبَ التَّمْرِينَ: تمرین نوشته شد.	لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسِكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟
		لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی ننوشتی.
۲- تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد	الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	رَجَاءٌ، تَكَاتَبَا: لطفاً با هم نامه‌نگاری کنید.
		تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.
۳- مَنَعَ: بازداشت، منع کرد	مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن.
		شَاهِدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مانعی را در راه دیدیم.
۴- اِمْتَنَعَ: خودداری کرد	لَنْ مَتَّنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	لَا مَتَّنَعُوا عَنِ الْأَكْلِ: از خوردن خودداری نکنید.
		كَانَ الْحَارِسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.
۵- عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد	لِمَ مَا عَمِلْتُمْ بِوَأَجَابَتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
		الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.
۶- عَامَلَ: رفتار کرد	إِلَهِي، عَامِلْنَا بِقُضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدای من، با دادگریات با ما رفتار نکن.
		كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.
۷- ذَكَرَ: یاد کرد	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدی.
		قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَمَاءَ: استاد از شاگردان قدیمی‌اش گاهی یاد می‌کند.
۸- تَذَكَّرَ: به یاد آورد	جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدر بزرگ و مادر بزرگ مرا به یاد آوردند.	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.
		لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی‌آورم.

نکته: لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسِكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / لِمَ تَكْتُبِينَ دَرَسِكِ؟ درست را ننوشتی.

^{۱۴} الْجَرَازَةُ: علی وزن فَعَالَةٍ اسم مبالغه است که بر ابزار و وسیله دلالت می‌کند به معنی تراکتور.

^۱ جِهَاز: شاخه، دستگاه، سیستم، ماشین، قوه (دستگاه)، ابزار، وسیله / آلَة: اسباب، ادوات، وسیله، سند، / أداة: ابزار، ابزار دست، وسیله.

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَطًّا. بِرُكُودٍ

سَمَكَةُ السَّهْمِ

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُنْظَرُ^١ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتَتَالِيَةً^٢ مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَ تُطْلَقُ هَذَا السَّهْمُ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ، وَ عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا^٣ حَيَّةً^٤. هُوَاةٌ^٥ أَسْمَاكِ الزَّيْنَةِ مُعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَلَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَائِسَ الْحَيَّةَةَ.

ماهی تیرانداز



ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن قطره‌های آب را پی در پی با قدرتی شبیه پرتاب تیر از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می‌کند. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد. علاقه‌مندان ماهی‌های زینتی شیفته این ماهی هستند، ولی غذا دادن به آنها (آن ماهی‌ها) برایشان سخت است؛ زیرا آن ماهیان دوست دارند که شکارهای زنده را بخورند.

سَمَكَةُ: مبتدا / مُتَتَالِيَةً: حال / الْهَوَاءِ: مجرور به حرف جرّ / الْحَشْرَةُ: فاعل / الْمَاءِ: مضاف الیه / حَيَّةً: حال / هُوَاةٌ: مبتدا / مُعْجَبُونَ: خبر / الْفَرَائِسَ: مفعول / الْحَيَّةَةَ: صفت

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ.

ماهی تیلاپیا



ماهی تیلاپیا از عجیب‌ترین ماهی‌هاست که از بچه‌هایش در حالی که همراهشان حرکت می‌کند دفاع می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس بعد از برطرف شدن خطر آنها را بیرون می‌آورد.

صِغَارِ: مجرور به حرف جرّ / هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا: حال / صِغَارًا: مفعول

١- سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز ٢- أَطْلَقَ: رها کرد ٣- الْمُتَتَالِيَّةُ: پی در پی ٤- بَلَعَتْ: بلعید ٥- الْهُوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: ألهاوي»

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ «الْحَالَ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ. بِرُكُودٍ

١- مَنْ عَاشَ بِوَجْهِينَ، مَاتَ خَاسِرًا.

هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار می‌میرد. / خَاسِرًا

٢- أَقْوَى^١ النَّاسِ مَنْ عَفَا عَدُوَّهُ مُقْتَدِرًا^٢.

قوی‌ترین مردم کسی است که دشمنش را با اقتدار (در حال توانایی) عفو کند. / مُقْتَدِرًا

^{١٦} الْهُوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: ألهاوي» اسم فاعل است؛ چون نوع اسم را از شکل مفرد تشخیص می‌دهیم. مانند: الْقَضَاةُ (القاضي)، الْعُدَاةُ (العادي)، النَّهَاةُ (الناهي)، الْمُشَاةُ (ماشي)

^١ أَقْوَى، بر وزن «أَفْعَلُ»: اسم تفضیل مذکر است که چون مضاف شده است به صورت صفت عالی ترجمه می‌کنیم. مشابه آن: أَوْلَى، أَتَقَى، أَعْلَى
^{١٨} عفا: عفو کرد (حروفه الأصلية «ع ف و») / مقتدر: بااقتدار، توانا / اقتداراً [قدر] علیه: بر او توانائی یافت

- ۳- عِنْدَ وُقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذَهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.
 هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود. / سَرِيعَةً
- ۴- مَنْ أُنْجِدَ ^{فِعْلٌ شَرْطٌ} وَ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي. ^{جَوَابٌ شَرْطٌ}
 هرکس گناه کند در حالی که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی که گریه می‌کند. / هُوَ يَضْحَكُ- هُوَ يَبْكِي
- ۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.
 انسان نیکوکار هرچند به منزل‌های مردگان منتقل شود، زنده می‌ماند. / حَيًّا
- ۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيدًا وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ. قام: ایستاد/ قام ب: اقدام کرد به
 اگر بخواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن. / وَحِيدًا

۱. عفا: عفو کرد ۲. أذنب: گناه کرد

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي الْمَفْرَدِ وَ جَمَعِهِ. برگرد

- ۱- سَمَكَةٌ ، سَمَكَاتُ
- ۲- ذِكْرِي ، ذِكْرِيَاتُ
- ۳- فَرِيْسَةٌ ، فَرَايسُ
- ۴- قُرْبَانٌ ، قَرَابِينُ
- ۵- خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاءُ (خطأ)
- ۶- طَعَامٌ ، مَطَاعِمُ (أَطْعَمَةٌ) ، مَطَاعِمُ (مَطْعَمُ)
- ۷- دَعْوَةٌ ، دَعَوَاتُ
- ۸- كِتَابَةٌ ، كِتَابَاتُ
- ۹- شَعْبٌ ، شُعَبٌ شَعْبٌ (شُعْبَةٌ)
- ۱۰- عَظْمٌ ، أَعْظِمُ (أَلْعَظَامُ) ، أَعَاظِمُ (أَعْظَمُ)
- ۱۱- تَمَثَالٌ ، أَمْتَلَةٌ (تَمَثِيلٌ) ، أَمْتَلَةٌ (مِثَالٌ)
- ۱۲- سَنٌّ ، سَنَوَاتُ (سِنٌّ) ، سَنَوَاتُ (سَنَةٌ)
- ۱۳- عَصْرٌ ، عَصُورُ
- ۱۴- صَيِّمٌ ، أَصْنَامُ
- ۱۵- حَاجٌ ، حُجَاجُ
- ۱۶- دَمْعٌ ، دُمُوعُ
- ۱۷- وَجْهٌ ، وُجُوهُ
- ۱۸- بِنْتُ ، أَبْنَاءُ (بِنْتُ يَا ابْنَةَ، جَمَعَ سَامِلَهَا: بَنَاتُ)، أَبْنَاءُ (ابْنُ)
- ۱۹- إِلَهٌ ، آلِهَةٌ
- ۲۰- آيَةٌ ، آيَاتُ